أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نؤمن و نستهديه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا، انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له، و أ شهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أ شهد أن محمداً عبده ورسوله.

اما بعد، به درس سوم از دروس سیرت مطهره ای دوره ای مکه خوش آمدید. در درس گذشته در باره ای زمان صحبت نمودیم که در آن رسول الله (ص) مبعوث شدند. امروز انشاء الله در باره ای مکان صحبت خواهیم نمود. جائیکه در آن رسول الله (ص) مبعوث شدند. سوالی موجود است که ممکن است با آن درس را شروع کنیم. و این سوال نزد بعضی عجیب است. چرا وحی در مکه نازل شد؟ و چرا قصه ای رسول الله (ص) در جزیره ای عرب اتفاق افتاد. بین مکه و مدینه و طائف و خیبر جزیره های دیگر؟ دقیقاً این مکان چه معنا دارد؟ چرا رسول (ص) مثلاً در فارس یا روم یا در فلسطین مانند بقیه ای انبیاء، یا در مصر مانند موسی (ع) مبعوث نشدند؟ مکه و جزیره ای عرب چه معنی دارد؟

هیچ نقطه ای از حیات رسول (ص) بدون محاسبه گذاشته نشده است. نقطه ای واحدی هم نه، هر چیز آن در حساب گرفته شده است. هر چیز آن مقصود است. رسول (ص) برای تمام مسلمانان تا روز قیامت مثال خواهند بود. سر مشق خواهند بود. لازم است تمام طرح ها در این نمونه حساب شدگی باشد. پس وضع جزیره ای عرب برای قیام دعوت اسلامی مناسب بود. و بعداً واضح شد که تجربه ای اسلامی اول تجربه ای تماماً بسیار کامیاب بود. واضح بود که محیطی که در آن پیام نشأت نمود محیط صالح بود. چون دیدیم که اسلام بسرعت عجیبی در زمین انتشار یافت. در خلال سال های کم که آن در تاریخ وقت طویلی شمرده نمیشود. تنها آن نه، بلکه اسلام از دور ترین نقطه ای زمین به نقطه ای دیگر آن رسید. بسیار حیرت آور است و بسیار زیاد عجیب است.

مردم به دین الله فوج فوج داخل شدند، به رغبت خود و نه با جبر و زور. پس ما این سوال را می پرسیم تا بدانیم که ترکیبات اینکه بواسطه ای آن پیام اسلام کامیاب شد چه بود. طبعاً ممکن بود که پیام، در هر جائیکه قیام میکرد کامیابی ذاتی خود را تحقق می داد بخاطریکه پیام در ذات خود عظیم است. با تمام زمان و مکان وفق میکند. لاکن منضور این مجموعه ای از دروس اینست که میگوئیم چطور امت را بنا نمائیم؟ و اول بناء گذاشتن اساس است. و ما میخواهیم بدانیم که چرا رب ما سبحانه و تعالی دقیقاً این جای را انتخاب نمود تا اساس را برای این مشروع کامیاب، مشروع اسلام بگذارد. مشخصات این جای چه است؟ ظروف اش چطور است؟ طبیعت اش چطور است؟ وقتیکه این مشخصات را بدانیم میتوانیم قواعدی را استخراج نمائیم که من معتقد هستم که برای اعاده ای بنای اسلامی بر اساس صحیح در انتهای اهمیت است. پس باید بدانیم که چه محیطی ممکن است برای نشأت دعوت اسلامی و نشأت این دین و تمکین آن بهتر موافِق باشد. طبعاً حکمت کامله را در عقب این امر جز الله عز و جل کسی نمیداند، لاکن ما کوشش میکنیم که به اندازه ای توانائی خود آن را جستجو نمائیم و از الله توفیق میخواهیم.

حکمت اولی که در این موضوع معلوم میشود اینست که این منطقه تاریخ ثقافتی یعنی فرهنگی ندارد که ذکر شده باشد. در آن فلسفه های سابقه نبود. در آن شریعت های مرکب نبود. در آن قوانین مفصل نبود. زندگی بسیار زیاد بسیط و ساده بود. به دور ترین درجه های بساطت. تمدن های معاصر طوریکه در درس گذشته ذکر نمودیم، افکار مرتب و صفات خاص و تاریخ طوي---ل داشت. در دولت رومی ای شرقی و غربی قوانین زیادی وجود داشت. در بیشترین حوزه ها تشریعات یعنی قوانین شرع شده داشت. بلی در آن ظلم بود، در آن زور بود، در آن قهر بود. ولی قوانین داشت و قوانین زیاد داشت. یونان جزء از دولت رومانی شرقی بود. و در آن فلسفه های زیادی بود. و بزرگان فیلسوف ها در آنجا ظهور کرده بودند. یعنی افلاطون و ارسطو و سقراط و غیر از ایشان. در

دولت فارسی مزدك ظهور نموده بود و طوریکه در درس گذشته آن را ذکر کردیم او کمیونیزم را رواج داده بود. و در آن زردشت آتش پرست ظهور نموده بود. در هند حکمای بسیار زیاد موجود بود طوریکه گفتیم. در چین بودا و کانفوشیوس و لاوتسو ظهور نموده بودند. در مصر فراعنه یعنی فرعون ها بودند. و تاریخ شان بسیار طویل و بسیار قدیمی بود و همچنان نزد شان قوانین و شرایع و احکام وجود داشت. و با وجود این همه سبحان الله، پیام در جائی نازل شد که تقریباً بدون تاریخ ثقافتی یا فرهنگی تعبیر میشد. تنها شعر داشتند. لاکن حتی این نقطه هم، یعنی شعر در بنای امت اسلامی نقش فعالی نداشت. اهمیت خاصی در انشای امت اسلامی نداشت. علی الأقل در ابتداء، بلکه رسول (ص) خودشان با وجود بلاغت و فصاحت ایشان (ص) نظم شعر را نمیدانستند. طبعاً رسول الله (ص) بلیغ ترین همه بشر بودند. با وجود آنهم شعر نمی گفتند. رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود میفرماید: وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. و نیاموختیم این پیغامبر را شعر و لائق نیست او را. (یس ٦٩) یعنی برایشان صحیح نیست که شعر بگویند. چرا برایشان صحیح نیست که شعر بگویند؟ شعر همه اش حرام نیست، لاکن بخاطریکه موضوع نزد مردم مخلوط نشود. مردم به این معتقد نشوند که قرأن نوع جدیدی از شعر است. الله عز و جل میخواست تا قرأن با هیچ کلامی از بشر مخلوط نشود. حتی اگر از کلام رسول الله (ص) هم باشد.

یعنی و خواهرانم تقریباً یگانه میراث فرهنگی جزیره ای عرب که شعر بود هیچ کدام نقشی در بنای امت اسلامی نداشت، عقلاً در ابتداء. تمام این همه برای چه؟ بخاطر چیز بسیار مهمی، میخواهم فکر کنید. بخاطر نَقاء رسالت یعنی خالص و پاك بودن پیام. بخاطریکه پیام با افکار سابقه مخلوط نشود. و در آن مجال برای اتهام جدی موجود است. ممکن مردم بگویند که اسلام تنها تغییر شکلی است از معتقدات سابقه. یعنی مثلاً بودا یا کانفشیوس یا سقراط یا غیر از ایشان از فیلسوف ها معتقدات معینی و قواعد خاصی داشتند که صد ها سال قبل آنرا وضع نموده بودند. بعض آن دلالت میکند به

معنای معینی و به اسلام هم دلالت میکند. یعنی مثلاً بعض آن به صدق دلالت میکند و بعض آن به زهد در دنیا دلالت میکند و بعض آن به امانت دلالت میکند. پس اگر بعد از آن از چنین افکار در اسلام می آمد، بعضی ها معتقد می شدند که این تنها تغییر شکل است از افکار سابقه. یعنی تغییر شکل افکار سقراط یا بودا یا غیر ایشان. این کلام را بعضی متطورین بر اسلام، یعنی کسانی که میخواهند اسلام را تغییر شکل بدهند گفته اند. آن را گفته اند در حالیکه رسول (ص) از فیلسوفان بسیار زیاد دور بودند. و خوانده نمیتوانستند (ص). پس چطور میبود اگر رسول (ص) در محیطی نشأت می نمودند که از فیلسوف ها و فرهنگ های قدیمی مملوء میبود، مردم چه میگفتند؟ و چیز مهم دیگر اینکه ممکن بعضی از این افکار در اسلام بدون فهمیدن مسلمانان نفوذ میکرد. صحیح با غلط مخلوط میشد و حق با باطل مخلوط میشد.

به قواعد جاهلیت که در بین مردم رسوخ نموده بود ببینید که چقدر مجهود را گرفت تا اسلام آنرا از اذهان مردم الغاء نماید. یعنی مثلاً عادت تبنی یعنی پسر خواندن، بخاطریکه اسلام آنرا الغاء نماید، قصه ای مشهور طلاق زید بن حارثه (رض) را از زینب بنت جهش (رض)، و بعداً ازدواج رسول (ص) با زینب بنت جهش را فراهم نمود. تمام آن بخاطر اینکه مجتمع مسلمان را تکان بدهد و مردم قبول کنند که این عادت از اسلام نیست. تخیل کنید که اگر مملکتی که از تشریعات و قوانین و فلسفه ها مملوء میبود وضع در آن به چه حالت میبود. پس رب ما سبحانه و تعالی میخواهد که پیام تماماً نقي، یعنی بکلی خالص و پاك باشد. و هیچ خلطی از افکار دیگر در آن وجود نداشته باشد.

و همچنان از همین خاطر پیام در فلسطین هم نازل نشد. اگر پیام در فلسطین نازل میشد میگفتند تنها امتداد یهودیت و نصرانیت است. بلی اصول توحید یکیست، لاکن اسلام با تشریع کامل و متکامل یعنی جدائی نا پذیر آمد که بر دنیا و دین حکم میکند. رب ما سبحانه و تعالی میخواستند که پیام به رسول الله (ص) در مکه نازل شود تا بعضی مدعیان ادعا نکنند طوریکه کفار مکه بعداً آن

را کردند، که رسول الله (ص) تورات را گرفتند و انجیل را گرفتند و در آنها تحریف نمودند و از آنها اسلام درست کردند. این ادعا را در مکه کردند. ادعا کردند که رسول (ص) قرأن را از دست غلام نصرانی آموختند. پس چطور می بود اگر پیام در مملکتی نازل میشد که از اهل تورات و انجیل مملوء بود، مثل فلسطین مثلاً؟ اگر در مکه این سخن را گفتند در فلسطین چنین کلام بسیار زیاد میبود. از اینخاطر پیام در جائی نازل شد که هیچ کدام ثقافات یا فرهنگ ها یا قوانین یا تشریعات سابقه در آن نبود.
تمام این بخاطریکه در نهایت دین نقي و خالص باشد أَلَا لِلَّهِ (مکث کن) الدِّينُ الْخَالِصُ. آگاه باش مر خدا راست پرستش کردن خالص (الزمر ۳)

در حقیقت بعداً با چشمان خود دیدیم. با چشمان خود آثار مخلوط شدن اسلام را با افکاری دیدیم که از آن بیگانه است. که چطور بر اسلام شدیداً مخاطره آمیز بوده میتواند اگر در آن هر افکاری را داخل نمائیم. حتیٰ اگر از بزرگترین فیلسوف ها یا حکمروایان طوریکه میگویند، هم باشد. در تاریخ دیدیم و در واقعیت دیدیم. داخل شدن مناهج فلسفی یونان را مثال بگیریم. وقتیکه کتب فیلسوف های یونانی، سقراط و افلاطون و ارسطو و غیر از ایشان به زبان عربی ترجمه شد در اسلام فرقه های زشتی ظاهر شد. فرقه های مثل فرقه ای مُعتَزِله و مُعطِله و جَهمیّه و غیر آن از فرقه ها که سبب آن تطبیق نمودن این افکار فلسفی بود بالای اسلام. تفریعات یعنی فرعی قرار دادن عقیده بسیار زیاد شد. عقیده در چیز غیر مفهوم مخلوط شد. حتی برای بعضی علماء امور غیر قابل فهم را بوجود آورد.
دروازه ها برای مسائلی باز شد که رسول الله (ص) خود شان آن را باز نکرده بودند. و مسلمانان با فتنه های بزرگی مفتون شدند. مانند مثلاً ادعای خلق بودن قرأن و اینکه جنت در کجاست و غیر آن از مسائل، که بسیار زیاد وقت مؤمنین را ضایع نمود. مسلمانان با خود مشغول شدند. صراع و جدال و جنگ بین مؤمنین بمیان آمد. جهاد معطل شد و شوکت مسلمانان ضعیف گردید. بلکه بعضی متکلمین اصلاً از دین اسلام خارج شدند. پس تمام این مشاکل در نتیجه ای اختلاط یعنی مخلوط

شدن اصول پیام با اصول غیر از آن به میان آمد. نقاء یعنی خالص بودن پیام ضایع گردید. و درس برای مسلمانان واضح است. نَقاء یعنی خالص بودن دین تان را حفاظت کنید. ما بحیث اصول تشریعی، به هیچ چیز دیگری فوق قرآن و سنت احتیاج نداریم. تَرَکتُ فیکُم مَا إن تَمَسَکتُم بِها لَن تَضِلّوا بعدي أبداً، کتابَ اللهِ و سُنّتي. چیزی را برایتان گذاشته ام که اگر به آن تمسك نمائید، یعنی از آن محکم بگیرید هرگز گمراه نخواهیند شد، کتاب الله را و سنتم را. (حدیث شریف)

در این وقت هم مفاهیمی در دین اسلام داخل شده است که اعتقادات و افکار و اخلاق بعضی مردم را تغییر داده است. تعجب میکنی وقتیکه بدانی که آنها مسلمانان هستند و این مفاهیم و اعتقادات در آنها وجود دارد. مثالاً، مخلوط شدن افکار مردم با افکار غرب یا شرق بالای قضیه ای لباس. مفاهیم مخلوط شده است و نَقاء یعنی خالصیت پیام ضایع شده است. برای احتشام یعنی شایستگی و نجابت تعریف دیگری به میان آمده است. وقتیکه به این دختران جوان ببینید تعجب میکنید که چطور با این لباس ها با برادر خود یا پدر خود یا شوهر خود مقابل میشوند. چیزی که تخیل آنهم نمیشود. لاکن مشکل این است که هیچکس نمیداند که این یك مشکل است. کسی احساس این را نمیکند که این یك مشکل است. بلکه صفت آن را میکنند و آن را پسند میکنند. برایش الحمد لله میگویند و بسیار چیز های خوب دیگر میگویند. بخاطریکه از مقیاس اسلامی اخذ نمیکنند بلکه با همسایه ای خود خود را مقایسه میکند، با دوست خود خود را مقایسه میکند، با مملکت غربی یا مملکت شرقی خود را مقایسه میکند. طبعاً این مشاکل بزرگی را بوجود میآورد. از مسلمانان کسانی اند که کریسمس و سال نو را بیشتر از عید فطر و اضحی تجلیل میکنند. از مسلمانان کسانی اند که فکر میکنند که درست است چیزی را که از قیصر است به قیصر بگذاریم و چیزی را که از الله است به الله بگذاریم. مخلوط نمودن مفهوم ها. از مسلمانان کسانی اند که در تفسیر تاریخ اسلام به یهود و نصاری اعتماد میکنند. از مسلمانان کسانی اند که منکر شفاعت هستند. و

حدیث متواتر را رد میکنند. بخاری و مسلم را بی قدر میشمارند. از مسلمانان کسانی اند که میگویند والله حج چیز خوبی است، لاکن در آنجا ازدحام زیاد است. پس چه را پیشنهاد میکنند؟ خودم این کلام را شنیده ام. پیشنهاد میکنند که حج هر سال در هر جای باشد. یا در همان سال در شهر های مختلف مصر باشد. یا در عوض وقت معین حج، مردم تمام سال حج کنند. سبحان الله، آنها می بینند که یهود و نصاری دین خود را تغییر میدهند. پس میگویند ما چرا آنطور نکنیم. اخطلاط در مفاهیم و اضطراب در مقیاس ها.

نزول پیام و خواهران در مکه بطور نسبی، جدا ساخته شده از افکار فلسفی و قوانین مادی و عقاید نظری عجیب و غریب، نَقاء یا خالص بودن پیام را حفظ نمود. تکوین صحابه را به حیث تکوین اسلامی خالص حفظ نمود. نسلی که امانت اسلامی را حفظ کرده میتوانست نسلی بود که با مصدر آن وحدت داشت. و آن قرأن و سنت بود. آن را با افکار زمین شرقی باشد یا غربی مخلوط نمیکردند. پس این نقطه برای ما تفسیر میکند که چرا پیام در جائی نازل شد که تاریخ ثقافتی یا فرهنگی معلوم، یا تذکرات فلسفی نداشت.

همچنان نزول پیام در ملکی که تاریخ تشریعی ذکر شده نداشت، معجزه ای الهی را در تشریع اسلام واضح میسازد. طبعاً که این مهجزه ای بیکران و پهناور است با تمام مقیاس ها. چه مقیاس های زمان باشد یا مقیاس های این وقت یا تمام مقیاس های آینده. نا ممکن است، واقعاً نا ممکن است که بدانی که چطور این تشریع متکامل و شامل و مفصل در این محیط صحرا نشین و بسیط تاریخ را منعدم ساخت. مگر اینکه قوتی باشد فوق قوت بشر. آن قوت الله عز و جل است. میدانید که تشریع اسلام تشریع عجیبی است. هر جزئیتی از جزئیات زندگی را معالجه میکند هر اندازه کوچک که باشد. نه تنها در عبادت و عقیده بلکه در تمام اموری که حیات بر آن سیر میکند و اعمار نمودن زمین و سیادت و آقا بودن در دنیا. یعنی در آن قوانین متکامل است در سیاست و در آن قوانین

متکامل است در قضاء. قوانین متکامل در معاملات در تجارت و اقتصاد، در اداره نمودن خانه و تربیه ای اولاد. چطور محاربه کنی چطور صلح کنی و چطور کار کنی. سبحان الله بلکه داخل شدن در دقیق ترین تفاصیل و بلا خطاء و بدون خالیگاه و عیب و قصور. سبحان الله. این چه معجزه ایست؟ نزول پیام در مکه با چنین تکامل، معجزه ای است که از آن انکار شده نمیتواند. این دلیل است در الٰهیت این تشریع و ربانیت این منهج که با آن مخالفت نمیشود. پس بعد از تمام این کلام میتوانیم بگوئیم که نزول پیام در جائیکه در آن تشریعات زیاد و بغرنج و پیچیده نبود، سبب نَقاء تکوین نزد صحابه و صحت راه بدون سرگردانی و تاریکی ها بود. یعنی اسلام بدون انحراف و اشتباه حمل شده میتوانست. و در عین وقت دلیل معجزه انگیز بر این بود که آن از سوی الله عز و جل آمده بود. پس این حکمت اول بود در نزول شریعت اسلام به این محیط بسیط صحرا نشین، محافظت نمودن نَقاء یا خالص بودن پیام و وحدت مصدر، یعنی از سوی الله یکتاه آمده بود.

پس اگر میخواهید که اسلام به آن روز های سیادت و تمکین که در گذشته دارای آن بود برگردد لازم است تا قرأن و سنت با مصدر دیگری مخلوط نشود. بر این مفکوره که این کلام من نیست و یك انتخاب نیست. این کلام رب ما سبحانه و تعالی است. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ (قرأن و سنة) إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا. ونیست هیچ مؤمن و هیچ مؤمنه را چون مقرر کند خدا و رسول او (قرأن و سنت) چون مقرر کند خدا و رسول او کاری آنکه باشد ایشان را اختیار در کار خویش و هر که نا فرمانی کند خدا و رسول او را پس به درستی که گمراه شد گمراهی ظاهر (الأحزاب ٣٦)

حکمت دوم در نزول پیام در جزیره ای عرب یا در مکه یا در این منطقه به صفت عام این است که این منطقه تاریخ یا واقعیت عسکری ملموس یا قابل حس نداشت. چیزیکه معروف به لشکر عربی یا قوای نظامی عربی معروف باشد وجود نداشت. نه، تنها قبایل متفرق و افراد بودند. جز از جنگ

إغارات و سطو یعنی حمله برای سرقت کردن دیگر چیزی را نمی دانستند. لشکر های نظامی را نمی شناختند و حتی خواب آن را نمی دیدند. آمادگی شان کم بود و سلاح شان قدیمی بود. و طرح هایشان ابتدائی بود. این بود وضع عسکری عرب. بعداً سبحان الله، اسلام در این نقطه ای از زمین آمد که حاصل آن انقلاب وسیع و بزرگی بود. وسیع به معنای کلمه. و این مردمان بسیط صحرا نشین رهبران نظامی به عالیترین درجه شدند. به عالیترین درجه والله، در تمام تاریخ مثل شان نبوده است. این مبالغه نیست. در تمام تاریخ چیزی مانند رهبری که اسلام آن را بوجود آورد نبوده است. قبایل مختلف لشکر واحد و مترابط و هم بسته را تکوین نمودند. و این صحرا نشینان بعداً میروند، یا سبحان الله، محاوره میکنند و مناوره میکنند (یعنی مانور های جنگی را تنظیم میکنند) و مفاوضه و مذاکره میکنند و ممالك را فتح میکنند. و مردمان را از عبادت بندگان به عبادت رب بندگان دعوت مینمایند.

سبحان الله، تاریخ را بخوانید. تاریخ را بخوانید و فتوحات اسلامی واقعاً اعجازی (یعنی معجزه آمیز) را بخوانید. در تمام تاریخ مثل آن نیست. به تاریخ از اول نزول آدم تا به این وقت مراجعه کنید. هیچ مثالی مانند فتوحات اسلامی در آن نیست. و لو در تاریخ بسیار بعید. و تمام آن در خلال سال های بسیار بسیار کم. فارس سقوط میکند. فارس، دولت بیمناك و عظیم، فارس تنها سیزده سال بعد از وفات رسول الله سقوط میکند. تنها سیزده سال، تخیل کنید، دولتی به حجم دولت فارس سقوط میکند. آیا میدانید فارس یعنی چه؟ فارس یعنی ایران، عراق ازبکستان و ترکمنستان و تاجکستان و قزاقستان و افغانستان و پاکستان. چیزی خُرافی و افسانوی که تخیل آن نمیشود. در سیزده سال بر دستان این صحرا نشینان سقوط کرد. همچنان اکثر قلمرو دولت رومانی در آسیا و افریقا سقوط میکند. همزمان و در عین دوره. معجزه ای عسکری فوق العاده به تمام مقیاس ها.

نا ممکن است، بکلی نا ممکن است که از فعل بشر باشد. مراجعه کنید به اینکه فارس که بود و روم که بود و عرب که بود. تا این اعجاز عسکری حقیقی را بفهمید. موقف یك عرب در برابر کِسره ای فارس قبل از اسلام چه بود؟ عرب در مقابل عظیم ترین دولت های زمان خود در زمین دولت فارس و دولت روم، مانند کوچك ترین دولت در این وقت و زمان ما بود. اگر یك عرب در بُعد پانزده متری ایوان، کسره ای فارس نزدیك میشد برایش افتخار ابد الدهر تعبیر میشد. خلاص در بین عرب با سر بلند میرفت بخاطریکه در پانزده متری ایوان کِسره ای فارس رفته است. مُغیره بن شُعبه (رض) از صحابه ای رسول الله (ص) بود. در جاهلیت خود افتخار میکرد که نزدیک ایوان کِسره رفته است. سبحان الله، مثلیکه حالا جوانی از مملکت کوچک میخواهد رئیس مملکت بزرگی را ببیند.

فارس برای عرب از شدت گرسنگی های زیاد در سر زمین عرب گندم صدقه میداد. وقتیکه سربازان اسلامی برای فتح فارس رفتند کسره ای فارس تعجب کرد. این چه است؟ عرب آمده است تا بلاد فارس را فتح کند؟ بخاطریکه آنها را از جنگ منصرف کند عرض بسیار هوس انگیز را برایشان پیشنهاد کرد. برای هر عسکر یک جوره لباس و یک درهم را عرض کرد. برای رهبر لشکر عرض بسیار وسوسه انگیر را پیش کرد. دو جوره لباس و صد درهم را عرض کرد. طبعاً این عرض بسیار بزرگ بود. این نظر شان بود به عرب. نظر کسره ای فارس و دولت فارس به عرب به این وضع بود. و باور کنید که این نظر در نسبت تاریخ عرب و تاریخ فارس تماماً تماماً واقعی بود. و طبعاً موقف مُصعب بن عُمَیر (رض) را میدانید که در غزوه ای أُحُد در وقت دفن نمودن اش تکه ای کفن اش کافی نبود تا تمام بدن اش را بپوشاند. براستی صحابه برای پوشیدن چیزی نداشتند. بسیار بسیار زیاد مردم بسیط بودند. از اینخاطر کِسره ای فارس برایشان لباس پیشنهاد کرد. یعنی تا بتوانند خود را با آن لباس ها سطر نمایند. حُذیفه بن الیمان (رض) وقتیکه رفت تا خبر قوم را در احزاب بیآورد چه را پوشیده بود؟ لباس زن خود را پوشیده بود. لباس زوجه ای خود را پوشیده بود. کالا نداشت. تخیل

کنید. این بود وضع صحابه. این بود وضع مردمی که بلاد فارس مخوف و بلاد روم بزرگ را فتح نمودند. عرب، همه ای شما هم میدانید. عرب وقتیکه در جنگ احزاب دندان های خود را نشان داد و تمام زور خود را جمع کردند ده هزار نفر شدند. یعنی آن نزد شان رقم بزرگی بود. آیا عرب فکر جنگ کردن با فارس را میکرد با علم داشتن به اینکه تعداد لشکر فارس کمتر از دو ملیون عسکر نبود؟ تخیل کنید، دو ملیون عسکر. فرق بزرگی در تسلیح و تدارک و آمادگی. ولی در داخل خانه ای فارس جنگ نمودند. در عراق و در ایران و غیر آن از بلاد به بُعد صد ها مایل. معجزه ای عسکری با همه مقیاس ها.

خالد بن الوليد و عمرو بن العاص و ابو عُبَيده بن الجراح و قَعقَاع بن عمرو التميمي و البَراء بن مالک و ابو موسى الأشعري و زُبير بن العوام و محمد بن مَسلَمه و المِقداد بن عمرو رهبران بزرگ اسلام قبل از اسلام کجا بودند؟ این اعلی رتبه های عسکری قبل از اسلام کجا بودند؟ آیا خود خالد بن ولید در أُحُد توسط هفت صد نفر مسلمان به لرزه نه آمده بود در حالیکه او با سه هزار نفر بود و مغلوب شده بود. و اگر تیر اندازان در ترک نمودن کوه خطاء نمیکردند و مخالف امر رسول الله را نمیکردند و از کوه پایان نمیشدند جنگ خلاص بود و به نفع مسلمانان تمام میشد. او خالد بود. و بعداً با هژده هزار سپاهیان اسلام به بلاد فارس داخل میشود و شصت هزار و هفتاد هزار و هشتاد هزار و نود هزار و یکصد و بیست هزار را شکست میدهد. چطور؟ چطور مسلمانان با سی و دو هزار مسلمان بالای ربع ملیون یعنی دو صد و پنجاه هزار فارسی در جنگ قادسیه منتصر میشوند؟ چطور؟ چطور مسلمانان با سی و نه هزار مسلمان بالای دو صد هزار رومی در یرموک منتصر میشوند؟ چطور ممکن است که بلاد اندلس را با دوازده هزار نفر فتح کنند و در مقابل شان صد هزار هسپانوی صلیبی بود در بلاد اندلس یعنی هسپانیا، در داخل خانه ای هسپانوی ها؟ چطور؟

معمایست که امکان ندارد آن را بفهمی بجز از حقیقت واحدی که دوم ندارد. فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. پس شما نکشته اید این جماعت را و لیکن خدا کشت ایشان را و تو (یامحمد) نیافگندی وقتیکه افگندی و لیکن خدا افگند (الأنفال ۱۷)

اگر پیام در مملکتی نازل میشد که تاریخ عسکری طویل و بزرگ و منظم میداشت مردم معتقد میشدند که سبب همه ای آن، قدرتِ لشکر و آمادگی آن و سلاح آن و طرح آن بود. پس اعجاز (یعنی معجزه) چه میبود؟ اعجاز چه میبود اگر فارس دنیای عصر خود را فتح میکرد؟ اعجاز چه میبود اگر آن کار را لشکر خوفناك رومانی میکرد؟ لاکن اینکه پیام در مکه نازل میشود و این انقلابی را در عالم بار میآورد که در چند سال معدود تغییر بنیادی را در نقشه ای زمین بوجود میآورد، آن یك اعجاز حقیقی است.

قاعده ای را که باید از این کلام اخذ کنیم اینست که الله عز و جل قِلَت مؤمنان را بالای کثرت مشرکان نصر میدهد. طبعاً مسلمانان را به تقلیل دادن آمادگی و ضعیف ساختن قدرت شان دعوت نمی کنیم. ایشان برای آمادگی گرفتن و بدست آوردن قدرت به قدر استطاعت شان مطالبه شده اند. و لاکن می گوئیم که از سنن الله عز و جل است که اهل باطل را دایماً کثرت میدهد. یعنی زیاد میسازد. وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. و اگر فرمانبرداری کنی بسا کسانی را که در زمین اند گمراه کننده ترا از راه خدا (الأنعام ۱۱٦) بعداً مسلمانانی را که بر دینش ثابت و به شریعت اش متمسك و محکم بمانند نصر میدهد. آنها را بالای مشرکین دارای کثرت نصر میدهد پس معجزه ظاهر میشود و همه را یقین میدهد که نصر و پیروزی از جانب الله عز و جل است.

و این چنین از این نقطه قاعده ای بسیار مهمی را خارج میکنیم و آن اینست که نسلی که امانت را حمل می نماید باید درك کند که نصر یعنی پیروزی بدست الله عز و جل است. و اینکه قلت مؤمنان بر کثرت مشرکان غالب میشود بإذن الله عز و جل.

و فکر کنید که كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. بسا گروه اندک غالب شد بر گروه بسیار بارادهٔ خدا و خدا با شکیبایانست. (البقرة ٢٤٩)

پس این حکمت دوم بود در نزول پیام در جائیکه هیچ تاریخ عسکری معروف نداشت. حکمت سوم در نازل شدن پیام در سر زمین مکه یا جزیره ای عرب نظام حکومت بود در مکه. حکومت در مکه حکومت مرکزی نبود. در مکه حاکم معینی نبود. بلکه مجلسی بود که ممثل انضمام ده قبیله بود. حکومت ائتلافی یعنی، مشابه حکومت دیموکراتی. کثرت میزان های قدرت در مکه برای دعوت بسیار بسیار زیاد مفید واقع شد. در آن بعض قوانین وضعی در سرزمین مکه وجود داشت که رسول الله (ص) از آن استفاده نمودند. سبحان الله، استفاده کردند بدون اینکه در چیزی از دین ایشان یا عقیده ای ایشان تنازل کنند، یعنی پائین بیآیند. تا به ما بیآموزانند که مسلمان زکی و باهوش و بافهم میتواند از این قوانین استفاده کند تا وقتیکه از دین خود محافظت کرده بتوانند. و این جواب بسیار کسانی را میدهد که سنت رسول (ص) را نا فهمیده میگویند که ما مطلقاً به قانون وضعی توسل نمی جوئیم، لاکن این کلام مطلقاً صحیح نیست. ما به قانون وضعی وقتی توسل نمی جوئیم که با شرع الله عز و جل در تعارض باشد. لاکن اگر در آن تعارض نباشد چرا از آن مستفید نشویم؟ ببینید که رسول (ص) چه کردند. مثلاً قانون اجاره، در مکه موجود بود، قانون وضعی، اگر حکومت مرکزی میبود مثل فارس و روم، این اجاره اهتمام داده نمیشد. رسول الله (ص) از این قانون استفاده نمودند. چه کردند؟ در جِوارِ مُطعِم بن عَدي مشرك داخل شدند. المِطعِم مشرك بود بآنهم در جِوار اش داخل شدند تا ایشان را از اهل مکه حمایت کند. ابوبکر صدیق (رض) در جِوار بن دُغُنّه ای مشرك داخل شد. عثمان بن مظعون (رض) در جِوار الولید بن المغیره ای مشرك داخل شد. اینچنین از قانون وضعی اِجاره در مکه استفاده نمودند، لاکن بدون تفریط در عقیده یا در دین. قانون قبائلی همچنان، قانون وضعی ای موجود در مکه بود. رسول الله (ص) از آن استفاده نمودند. از حمایت بنی هاشم

برای خود استفاده نمودند. خصوصاً در اثناء حیات ابی طالب با وجود اینکه همه ایشان در شرك بودند. یا اکثر ایشان در شرك بودند. ابو طالب تا آخرین لحظه ای از حیات اش مشرك بود. و با وجود آن رسول الله (ص) حمایت اش را قبول نمودند. قانون احلاف یا هم پیمانان.

رسول الله (ص) مفکوره ای احلاف با مشرکین را قبول کردند اگر حِلف یا هم پیمان بودن به امر نبیلی بکشاند و با دین اسلام در تعارض نباشد. ببینید که رسول الله (ص) میگویند. میگویند: شَهِدتُ و انا غلامٌ، طبعاً این کلام قبل از بعثت بود، شَهِدتُ و انا غلامٌ حَلفاً مع عُمومَتي المطَيَبين. میگویند: فما أُحبُ أنَ لِيَ حُمراً نعم و أَنّي نَكَثتُ. و لَو دُوعِيتُ بِهِ اليومَ في الإسلامِ لَأَجَبتُ. احتلاف را بین کاکا هایم در کار خوب مشاهده کردم و من بچه بودم. (تحالف یعنی هم پیمانی شده بود بین بنی هاشم و بنی دَیم و زُهره برای نصرت دادن به مظلوم). و اگر برایم در بدل آن یک شتر سرخ هم میدادند از آن سر پیچی نمیکردم. و بعداً چه میگویند؟ میگویند: و اگر امروز در دوره ای اسلام هم برآن از من دعوت شود آنرا قبول خواهم نمود.

و بیشتر از آن بعد از صلح حدیبیه رسول الله (ص) با قبیله ای خُزاعة احتلاف نمودند. و قبیله ای مشرک بود. تخیل کنید، یعنی مسلمانان دولت داشتند و کیان معروف و کیان قوی داشتند. و با قریش معاهده نمودند. و در این معاهده با خُزاعة احتلاف نمودند. دست به دست خُزاعة دادند. در هیچ قانون اسلام یا کدام رسم اسلام تنازل ننمودند. لاکن با خُزاعة ضد قریش تعاون نمودند. پس رسول (ص) از تعدد میزان های قدرت و از قوانین وضعی مجتمع استفاده کردند. تا وقتیکه با دین و شرع و عقیده تعارض نداشت. این حکمت وجود نمیداشت اگر پیام در مملکتی با حکومت دیکتاتوری مثل فارس یا روم یا غیر از آن از ممالک موجوده در آنوقت نازل میشد. پس این حکمت سوم بود در نزول پیام در این جای.

حکمت چهارم در نزول پیام در این جای این بود که در آن به زبان عربی تکلم میشد. زبان عربی اشرف زبانهاست. براستی اشرف زبانهاست. با آن قرأن کریم نازل شده است. و آن زبان اهل جنت است. و قرأن کلام الله عز و جل است. و الله عز و جل آن را به این زبان تنها برای اهل جزیره نازل نکرد. نه، آن را برای تمام عالم نازل کرد. وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (الأنبياء ۱۰۷) در زمان رسول الله (ص) و بعد از زمان ایشان و تا به روز قیامت. و سبحان الله، زبان های بسیار زیاد دیگر در آن وقت موجود بود. و غیر آن در مرور تاریخ به میان آمد. بآنهم الله عز و جل خواست تا این قرأن و این منهج به زبان عربی باشد. حکمتی است که سبحانه و تعالی آن را میداند. و او سبحانه و تعالی میداند که زبان عربی کمتر از دیگر زبانها منتشر شده بود. یعنی مثل زمان ما در این وقت. زبان عربی کمتر از زبان مثلاً انگلسی یا زبان چینائی یا زبان فرانسوی منتشر است. مردم زیادی به زبان فرانسوی یا زبان اردو صحبت میکنند. یا هسپانوی صحبت میکنند. لاکن با وجود علم داشتن الله عز و جل به موضوع، قرأن را به زبان عربی نازل فرمود. برای چه؟

حکمت کامله اش را جز الله عز و جل کسی نمیداند. لاکن به اعتقاد من بخاطریکه زبان عربی بسیار بسیار بسیار غنی است. غنی ترین زبان در زمین شناخته میشود. غنی ترین زبان. یک چیز واحدی بیشتر از یک نام دارد در این زبان عظیم. معنای واحدی ممکن با ده ها کلمات تعبیر شود. یعنی مثلاً برای عسل در آن هشتاد اسم است. تخیل کنید. هشتاد کلمه عسل را توصیف میکند. روباه دوصد نام دارد. شیر پنجصد نام دارد. شتر هزار اسم دارد. شمشیر هزار نام دارد. داهیه (یعنی حیله گر) کسیکه وصف میشود که او داهیه است، چهار هزار کلمه است که معنای داهیه را توصیف میکند. چیز بزرگیست. چیزیست که عقل آنرا تخیل کرده نمیتواند. این است زبان عربی. و همچنان کلمه ای واحدی در زبان عربی ممکن با همان کلمه و همان حرکت تشکیل برایش بیشتر از یک معنی باشد. تمام این، برای زبان امکانیات بزرگ را میبخشد. آیات با کلمات بسیار کم و معدود نازل میشود. و با آنهم چیز هائی را از معانی حمل میکند که حدود آن تخیل نمیشود. به هر باریکه مفسر به آیه ای نظر بیاندازد از آن معانی جدید استخراج میکند. مختلف از استخراج اخیرش. مفسر واحدی به آیتی بیشتر

از یکبار نظر میاندازد، هر باری از آن معنای جدیدی استخراج میکند. سبحان الله، زمان ها و زمان ها میگذرد و مفسران جدید دیگر میآیند و به معنای دیگری مطلع میشوند

و راست گفت علی بن ابی طالب (رض) وقتیکه او طوری قرأن را وصف نمود که أنّ القرأنَ لا يَخلَقُ مِن كثرتِ رَدٍ، لا يَخلَقُ، أي لا يَبْلَى، مِن كثرتِ رَدٍ أَي مِن كثرتِ تَردید و القرأة. قرأن از کثرت جواب دادن ضعیف و فرتوت نمیشود. کثرت رد یعنی کثرت تردید و قرائت کردن. هر باریکه آن را بخوانید از چیز جدیدی مطلع میشوید. و سبحان الله، همچنان کلمات رسول الله (ص) به زبان عربی بود. الله عز و جل ایشان را جوامِع الكَلِم را بخشیده بود. حدیثی را میگفتند که کلمات آن بسیار کم میبود ولی احکامی را إهتوا میکرد که إنتها نمیداشت. زبان بسیار عجیبی است.

خوب اگر رب ما سبحانه و تعالی انتخاب نمودند تا قرأن را به زبان عربی نازل کند. پس لازم است برای مردمی نازل شود که به زبان عربی تکلم کنند بلکه با آن به عظیم ترین درجه ای از اعجازات بشر رسیدند. به کمال بزرگی در زبان رسیده بودند. بر زبان تماماً همان طوری که میخواستند تصرف داشتند. بالای زبان شان آسان و نرم و رام و مُطیع بود. شعر نزد شان امر عجیبی بود. مُعَلَقات و ابیات بزرگی از شعر در همه جا رواج داشت. در هر ظروفی شعر بود. خوش میبودند، شعر میگفتند. غمگین میبودند، شعر میگفتند. در صلح شعر، در جنگ شعر، سبحان الله، حتی قبل از مرگ شعر میگفتند. چرا؟ شعر نزد شان بسیار آسان بود. هیچ مشکلی در آن نداشتند. معارضه و مخالفت همرای شعر میکردند. تألیف فوری. یکی یك بیتی از شعر را میگفت دیگری جوابش را به همان وزن و در همان لحظه میداد، بسیار فکر نمیکرد. این بود وضع ایشان در نسبت زبان عربی و کفائت شان در نسبت زبان عربی. و بعداً ما کامیابی تجربه ای اسلامی را در جزیره ای عرب دیدیم. باید که یکی از عوامل کامیابی و موفقیت آن، کمال این اهل منطقه در زبان عربی بوده باشد. چرا کمال و مهارت زبان عربی سبب برای کامیابی دعوت بود؟ به چه خاطر؟ بخاطریکه اولاً، آن در ایمان آوردن مردم به کلام الله عز و جل دعوت میداد. و در هر آیتی و در هر سوره ای به ادراك اِعجاز الهی دعوت میداد. الله سبحانه و تعالی میفرماید: وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ.

و اگر فرود می آوردیم قرأن را بر بعض عجمیان پس میخواندش برایشان هر گز نمی شدند آنرا باور دارندگان (الشّعراء ۱۹۸-۱۹۹) عرب با کمال و مهارت در زبان از روز اول درك نمودند، از اولین لحظه ایکه قرأن را شنیدند، فهمیدند که این کلام معجزه انگیز است. بر آیت واحدی از آیات قرأن کریم انتقاد نکردند. به قرأن با مثل آن، ابداً تعارض نکردند. تمام عمر جمع نه شدند تا بر قرأن کریم اعتراض نمایند. شعرای ایشان و أُدبای ایشان و حُکمای ایشان اجتماع نکردند تا آیت واحدی را تألیف کنند. با وجودیکه قرأن به ایشان تحدی یا چلنج میداد. سبحان الله، قرأن ایشان را تحدی مینمود تا یك سوره یا ده سوره یا تمام قرأن را بیآورند. و آنها نمیتوانستد، نمیدانستند چطور کنند. میدانستند که این کلامی که نازل شده است، این قرأن کریم، این کلمات و این آیات و این سوره ها غیر ممکن است که تقلید شود. ناممکن است که با او معارضه شود. پس معرفت عربی (ادعی) یا مؤثر تر بود برای فهمیدن اِعجاز عجیب در کتاب الله عز و جل. کلام تنها به اِعجاز لغوی مقصور نیست و بس. نه، هر نوعی از اِعجاز در قرأن کریم همه اش به فهم دقیق در زبان احتیاج دارد. حتی اِعجاز علمی آن که ما چند روز قبل در باره ای آن صحبت نمودیم. چطور میتوانیم از قرأن کریم اِعجاز علمی را بدون تفقه در زبان استخراج نمائیم. معنای کلمات، معنای آیات و مقصود در عقب هر کلمه را؟ و دیگر اینکه ترجمه ای قرأن به هر زبانی که خوانده شود، به هر زبانی، بکلی فهمیده خواهد شد که مقدار زیادی از اِعجاز آن از بین رفته است. با وضاحت قصور هر زبانی در رسیدن به آنچه که زبان عربی رسیده است درك خواهد شد. فهمیده میشود که لازم است حاملین این پیام و این امامت و این امت باید در این زبان مهارت داشته باشند. زبان عربی را عظیم بشمارند. اولاد خود را و مجتمع خود را بران تربیه نمایند. برای زبان عربی احترام کنند و قدر کنند. و آنرا بطور عمیق تدریس نماید. تمام این بسیار زیاد ضروری است. چطور ممکن است که قول الله عز و جل را ترجمه کنی مثلاً که میفرماید: وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وگفته شود ای زمین فرو بر آب خود را و ای آسمان بازمان و کم کرده شد آب و به انجام رسانیده شد کار و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی و گفته شد هلاک باد قوم ستمگاران را. (هود ٤٤) چطور این را ترجمه مکنید؟ شصت فیصد یا بیشتر از جمال این آیت در ترجمه از بین میرود. و به ترجمه های موجود از قرأن کریم رجوع کنید، هر زبانی که باشد. همچنان حدیث شریف،

کسی که زبان عربی را نمیداند بسیار مشکل است برایش که از حدیث رسول الله (ص) لذت ببرد. حدیث را بفهمد و حدیث را به غیر از خود نقل کند. رسول (ص) بسیاری اوقات تنها به خواندن قرأن به مردم اکتفا میکردند. یك آیت را برایش میخواندند و او ایمان میآورد. چرا به این زودی ایمان میآورد؟ بخاطریکه میدانست مشکل است که این کلام از طرف بشر باشد. میفهمید که این کلام معجزه انگیز است. تنها به یك آیت اکتفاء میکرد. با بسیار مردمانی که اسلام آوردند این کار صورت گرفت. با طُفَیل بن عَمرو دَوسي، با أُسَید بن حُضَیر، با سعد بن مُعاذ و با غیر از ایشان.

با تأسف شدید حالا طوائف زیادی از مسلمانان مثل أعجمی ها شده اند. سبحان الله، کسانیکه الله عز و جل در حق شان فرموده است طوریکه کمی قبل ذکر کردیم: وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (١٩٨) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ. و اگر فرود می آوردیم قرأن را بر بعض عجمیان پس میخواندش برایشان هر گز نمی شدند آنرا باور دارندگان (الشّعراء ١٩٨-١٩٩) آیات قرأن یا حدیث رسول (ص) را میشنوند هیچ چیز آن را نمی فهمند. دایماً به قاموس یا دکشنری رجوع میکنند تا معنای هر کلمه را و سبب نزول هر آیه را بفهمند. پس چطور با قرأن تحرك کنی در حالیکه معنای آن را ندانی؟ چطور ممکن است که قرأن یا حدیث را برای کسی بخوانی که معنای زبان عربی را نداند یا مانند اعجمی ها باشند. در حالیکه مسلمان عربی است.

عکس العمل بعضی از صحابه را ببینید بعد از اینکه آیات را شنیدند. ببینید آنچه را که بخاری از جُبَیر بن مُطعِم (رض) روایت نموده است. جُبَیر بن مُطعِم مشرك بود وقتیکه این کلام را شنید. قال: سمعتُ النبيَّ (ص) یقراءُ في المغربِ بالطورِ فلما بلغَ الأیة (الطور ٣٥-٣٧) قالَ کادَ قلبي أن یَطِیر. گفت: شنیدم که نبی (ص) در نماز مغرب سوره ای طور را قرائت میکردند. و قتیکه به این آیات رسیدند، أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (٣٥) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَا يُوقِنُونَ (٣٦) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ. آیا ایشان آفریده شدند بغیر آفرینندهٔ یا ایشان خود آفریدگار اند. آیا آفریده اند آسمان ها و زمین را بلکه ایشان باور نمیکنند. آیا نزدیک ایشان خزانهای پروردگارتست یا ایشانند چیره دست. (الطور ٣٥-٣٧) نزدیك بود قلب ام پرواز کند، پس به اسلام داخل شد. سبحان الله، تنها آیات را شنید و به اسلام داخل شد. بلکه آن اثر واقع میشد وقتیکه

قرأن نزد کفار تلاوت میشد. میدانستند که آن حق است لاکن آن را پیروی نمیکردند. و سبب های آن زیاد بود که در درس های آینده به تفصیلات آن خواهیم رسید انشاء الله. لاکن میدانستند که کلام حق است و کلام معجزه انگیز است.

عُتبه بن رَبیعة، الولید بن مُغیرة، زعمای بنی شیبان، زعمای بنی عَمرو همه ای ایشان تحت تأثیر کلام الله عز و جل میرفتند. تمام آن بخاطریکه آنها عربی را خوب میدانستند. و هر کلمه ای از کلمات الله عز و جل را میدانستند. پس از مهمترین عوامل موفقیت پیام اسلامی در اینجا اِتقان (یعنی کمال) داعیان در زبان و اتقان مدعویان یعنی دعوت شدگان به زبان بود. از اینرو از نگرانی محاربین اسلام که این نقطه را خوب فهمیده بودند این بود که زبان عربی را در اعماق اش ضربه بزنند. آنها درک نموده بودند که اگر زبان عربی از بین برود بعد از آن شرع از بین خواهد رفت. عطأ ترک که ترکیه ای علمانی را شروع کرد همین که آمد زبان عربی را لغو کرد. و زبان دیگری را بجایش گذاشت. لورد کرومر میخواست الأزهر و مکاتب دینی را ضربه بزنند. چه کرد؟ این مدارس را الغاء نکرد یا آنها را نه بندید تا مردم شورش نکنند. چیز آسان دیگری را کرد. مکاتب علمانی را در پهلوی الأزهر و در هر سمت مصر انشاء کرد. و زبان اساسی را در همه ای این مدارس انگلیسی قرار داد. و بعداً برای فارغین این مکاتب نسبت به فارغین الأزهر و مکاتب دینی فرصت کار را با مزد بیشتر مساعد میمودند.
حاصلش چه شد؟ مردم از مدارس ازهر و غیر اش به این مدارس علمانی رفتند که به زبان انگلیسی بود در جستجوی فرصت کار بهتر. مردم از ازهر خود داری کردند و از زبان خود داری کردند. و بعداً از چه خود داری کردند؟ از شرع خود داری کردند بعد از آن. و بعداً فاجعات بزرگ دیگری را بوجود آورد. و آن اینکه زبان عربی نزد مسلمانان ضعیف شد. پس حاصلش چه بود؟ مسلمانان وصل شدن و پیوستن را بین خود از دست دادند. بخاطریکه در بین شان زبان مشترک نبود.

امت اسلامی حالا به ده ها زبان تکلم میکنند. سبحان الله، هر قطر به زبانی تکلم میکند. آیا عیب نیست ؟ آیا عیب نیست که یک مصری مجبور شود با یک پاکستانی به انگلیسی حرف بزند مثلاً تا با یکدیگر مفاهمه کنند؟ آیا این هم عیب نیست که ما همه مسلمان هستیم لاکن به زبان انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی یا غیر از آن احتیاج داریم؟ این واقعتی است که در آن زیست داریم. و فوق این همه،

داخل بلادی که به عربی تکلم میکنند ده ها زبان محلی است. و آن را زبان ها بگو، نه لهجه ها. هر کلمه ای آن تبدیل شده است بطوریکه به زبان عربی هیچ شباهت ندارد. برای مسلمان قطر عربی بسیار مشکل شده است که مسلمان قطر دیگر را بفهمد مگر بواسطه ای قاموس یا دیکشنری یا ترجمه. چیزیکه طبعاً عقل یک مسلمان آن را قبول نمیکند. بزرگترین مشکل همه و بد بختی بزرگ اینست که نسلی ظهور نموده است که افتخار میکند که عربی نمیداند. پدر افتخار میکند و مادر افتخار میکند که پسرش ماشاء الله انگلیسی را بطور روان تکلم میکند. و در عربی هیچ چیزی را نمیداند. این براستی که بد بختی بزرگی است.

طبعاً من ضد تعلیم نمودن زبان اجنبی نیستم، ابداً. بلکه آنرا دوست دارم و به شدت. و لاکن نه به قیمت زبان عربی. بر عکس ما باید اهل تمام دنیا را زبان عربی بیآموزانیم. باید عربی را به هر سمت جهان برسانیم تا قرآن را بفهمند و حدیث رسول الله (ص) را بفهمند. و اگر قدرت آن را حالا نداری علی الأقل زبان عربی را در وسط مسلمین حفظ کن. پس لازم است که مسلمانان بدانند که از مهم ترین وسایل اعاده نمودن بناء امت اسلامی اهتمام دادن به زبان عربی است. به تعلیم دادن زبان عربی برای غیر از خود اهتمام بدهیم. زبان عربی را در چشمان اولاد های خود زینت و تجمل بدهیم. پس از این نقطه با قاعده ای مهمی خارج میشویم. و آن اینست که نسلی که از ایشان امید اصلاح شأن این امت میرود نسلی است که کمال زبان عربی را دارد و آنرا معظم می شمارد. و این به قوم پرستی ارتباط ندارد. نه عرب بودن و نه غیر آن، نه. هیچ طرفداری ای به عربی ای بالای اعجمی ای وجود ندارد مگر به تقوی. لاکن در ارتباط این که کسی که به زبان عربی صحبت میکند او عربی است. ولو که از قوم دیگری باشد. عربی یک لسان است. پاکستانی ایکه عربی صحبت میکند عربی است. اندونیزیائی ایکه عربی صحبت میکند عربی است. امریکائی مسلمانی که عربی حرف میزند عربی است. و اینچنین عربی یک لسان است.

حکمت پنجم در نزول پیام در این جای این بود که اهل این نقطه ای از زمین به الله سبحانه و تعالی ایمان داشتند. میدانستند که او خالق است و لاکن ایشان غیر از او را در حیات شان حاکم نموده بودند. و برایش شفاعتگران گرفته بودند. سبحان الله، الله سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود فرمود:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ. و اگر سوال کنی از ایشان که چه کس بیافرید آسمان ها و زمین را البته گویند بیافرید آنها را خدای غالب دانا. (الزّخرف ۹) بعداً میفرماید: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. و آنانکه دوستان گرفتند بجز خدا (گفتند) عبادت نمی کنیم ایشان را مگر برای آنکه نزدیک سازند ما را بخدا در مرتبه ای قرب. (الزّمر ۳)

کسی که به الله ایمان دارد ولی در فهم اش اضطراب و اختلال و کوتاهی ها است در ادراك اش نزدیکتر از کسی است که به معبود دیگری ایمان دارد یا اصلاً به وجود معبودی ایمان ندارد. در وقت بعثت نبوی در زمین جز از تعداد بسیار بسیار کمی دیگر کسی نبود که این حقایق را بدانند. در روی زمین کسی بود که آتش را می پرستید. کسی بود که بودا را پرستش میکرد. کسی بود که مسیح (ع) را پرستش میکرد. کسانی بودند که گاو یا درخت یا موش یا شادی را پرستش میکردند. طوریکه میدانید در هند. لاکن رب ما سبحانه و تعالی ما را چیز بسیار مهمی را تعلیم میدهد. به ما تعلیم میدهد که نزدیکترین نزدیك را دعوت نمائیم. کسی را دعوت بدهیم که به وجود الله عز وجل ایمان دارد قبل از کسی که وجودش را انکار میکند. کسی را دعوت بدهیم که الله عز و جل را عظیم میشمارد قبل از کسی که او را عظیم نمی شمارد. کسی را دعوت بدهیم که دین را دوست دارد و لاکن آن را پیروی نمی کند. قبل از کسی که آن را اصلاً دوست ندارد. پس این قواعدی است که رب ما میفرماید که نزدیکترین نزدیکان را دعوت بدهیم. طبعاً من ضد دعوت یهود و نصاری و ضد دعوت هیچ کسی از اهل زمین نیستم. آن کار بسیار بزرگی است و لاکن نزدیك با نزدیك خود شروع کند. یعنی همسایه ات را که مسلمان است در مسکونه یا در کار یا در انجمن یا در غیر آن میگذاری و نزد غیر اش از نا مسلمانان میروی. لاکن از خانه هائیکه در اطراف ات است به خانه ای بعدی آن برو. و وقتیکه در خانه های ای بعدی با مسلمانانی روبرو شوی که اسلام را دوست دارند و لاکن به آن ملتزم نیستند، نزدیك تر اند از دعوت کسانی که اصلاً مخالف دین الله عز وجل هستند. تعلیم در حکمت دعوت في سبیل الله عز و جل.

حکمت ششم در نزول پیام در این جای بسیار زیاد مهم است. و در آن فرعیات زیادی است. و من به آن به اختصار مرور میکنم. و انشاء الله، الله سبحانه و تعالی وقت را برای ما بگشاید تا در باره ای آن و دروسی که از این ناحیه در باره ای آن به تفصیل صحبت نشده است صحبت نمائیم. با همه آنچه از امراض اخلاقی و اجتماعی در جزیره ای عرب که آن را در درس سابق ذکر نمودیم، جز اینکه در فطرت ساکنین این منطقه صفات اصیلی وجود داشت تا در حمل دعوت و نشر پیام مساعدت کند. بلی مشکلات زیادی داشتند، ظلم داشتند، جبر داشتند و این و آن را داشتند، لاکن صفاتی داشتند که آن سرشت شان بود. خُلق ایشان آن را می پسندید. این صفات باید در هر داعیه ای باشد. بدون این صفات ناممکن است پیام اسلام را منتشر نمائی.

صفات بطور مثال از این قرار است: صدق، و این مهمترین شان است. مهم ترین صفت ممیزه برای داعیه صفت صداقت است. ببینید که حتی رسول الله (ص) مهمترین صفت ممیزه نزد شان صدق بود. الصادق الأمین (ص)، که بیشتر در صدق در دعوت همرایشان مساعدت نمود؟ ابوبکر صدیق صدیق (رض). اسم اش چیست؟ ابوبکر صدیق. صفت صدق صفت اساسی است در کسی که نگرانی این دین را حمل میکند. با من اینطور فکر کنید، چه میشد اگر پیام بالای قوم دروغگویان نازل میشد؟ فکر کنید که دروغ در محیطی منتشر باشد و بالایشان آیات نازل شود. حاصلش چه میبود؟ ببینید که یهود و نصاری چه کردند. رب ما در باره ای ایشان چه میفرماید: وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. و هر آئینه از اهل کتاب گروهی هستند که می پیچند زبان خویش را به (خواندن) کتاب تا گمان کنید که آن از کتاب است و نیست آن از کتاب و میگویند که این از نزد خداست و نیست آن از نزد خدا دروغ میگویند بر خدا و حال آنکه ایشان (این را) میدانند (آل عمران ۷۸)

سبحان الله. بلی اسلام دروغگو را به راستگو مبدل میکند لاکن نه بصورتیکه یك انسانی بر صدق فطرت داده شده است. عرب دروغ را نمی پسندیدند. استنکار میکردند که کذاب باشند. بعد از آن اسلام میآید و نزد این صادقان قیمت صدق را تحسین و تعظیم میکند و آنر زیبا میشمارد. موضوع را

به جنت و رضای الله سبحانه و تعالی ارتباط میدهد. لاکن در آخر موضوع در سینه هایشان زرع شده بود. این موضوع صدق، برای عرب ممکن نبود که دروغ بگوید. برایش بسیار دشوار تمام میشد که دروغ بگوید. ببینید به قصه ای لطیفی که در صحبت بین هیرَقِل و ابی سفیان در باره ای رسول الله (ص) واقع میشود. هیرَقِل از ابی سفیان در باره ای رسولی که بر ایشان ظهور کرده بود میپرسید. و ابو سفیان در آن ساعت مشرك بود. بعد از صلح حدیبیه بود. و مشرکان هنوز هم با رسول الله (ص) در محاربه بودند. بآنهم ببینید که ابو سفیان چه میگوید. میگوید: من در نسب نزدیك ترین کس به رسول الله (ص) بودم. پس صحبت را آغاز نمود. هیرقل گفت او را به من نزدیك کنید. و دوستانش را نزدیك کنید و آنها را در عقب اش بمانید. بعداً به ترجمانش گفت: من او را در باره ای آن مرد می پرسم. اگر دروغ گفت برایم بگو که دروغ گفت. ببینید که ابو سفیان چه میگوید. والله اگر حیاء نمیبود، یعنی اگر شرم نمیبود در باره اش دروغ میگفتم. او از ایشان بسیار کراهیت دارد لاکن می شرمد که دروغ بگوید. بخاطریکه دروغ رذیل است. و در لفظ دیگر میگوید: والله اگر دروغ بگویم کسی به من جواب نخواهد داد. و لکني کنتُ سیداً أتکَرّمُ علی الکذِب. بخاطریکه او در قوم سید یا آقا است. کلام اش رد نمی شود. و بعداً محاوره بین او و هِرَقِل محاوره ای عجیبی بود. مثل اینکه در باره ای اسلام حرف میزند. و به اسلام دعوت میدهد. هِرقل میگوید: نسب اش در بین شما چگونه است؟ میگوید او در بین ما با نسب است. این کلام ابی سفیان است. هِرقل میگوید آیا این کلام را در بین تان کس دیگری قبل از او گفته است؟ گفتم نه. گفت پس آیا کسی از پدران اش پادشاه بود؟ گفتم نه. گفت اشراف قوم اش از او پیروی میکند یا ضعفای ایشان؟ گفتم بلکه ضعفای ایشان. گفت زیاد میشوند یا کم میشوند؟ گفتم بلکه زیاد میشوند. گفت آیا کسی از آنها به نا رضایتی از دین اش مرتد شده است بعد از اینکه در آن داخل شد؟ گفتم نه. گفت آیا او را به دروغ گفتن متهم میکردید قبل از اینکه بگوید آنچه را که میگوید؟ گفتم نه. هِرقل گفت: پس آیا غدر میکند؟ گفتم نه، و ما برای مدتی همرایش بوده ایم نمیدانیم که چه میکند. ابو سفیان گفت: یعنی تا به حال غدر نکرده است و احتمال دارد که غدر کند. لاکن او گفت قبل از این آن را نکرده است. گفت پس آیا با او جنگ کرده اید؟ گفتم بلی. گفت جنگ تان با او چطور بود؟ گفتم جنگ بین ما و او سِجال یعنی رقابت است. بر ما نائل میشود (مثل جنگ بدر) و گاهی بر او نائل میشویم (مثل جنگ أحُد). گفت به

چه شما را امر میکند؟ و توجه کنید که چه میگوید. گفت به چه شما را امر میکند؟ ابو سفیان گفت: میگوید تنها الله را پرستش کنید و چیزی را به او شریك مقرر نکنید. و آنچه را که پدران تان میگویند ترك بگوئید. و ما را به نماز و زکات و صدق و عفت داری و صله ای رحم امر میکند. مثل يك داعیه، نمیتواند دروغ بگوید. همه چیز را در باره ای رسول الله (ص) به هِرَقل گفت. بخاطریکه او از دروغ گفتن کراهیت داشت. وقتیکه پیام بالای مردمی نازل میشود که برای صفت صدق چنین کرامت قائل هستند با پیام با امانت و حذر تحرك میکنند. دقیقاً مثل آنچه که بالایشان نازل شد. پس این بود صفت بسیار مهمی در اهل جزیره ای عرب که در دیگر اهل زمین در آن زمان وجود نداشت.

صفت دیگری که بسیار زیاد در اهل عرب بزرگ بود وقتیکه پیام برایشان نازل شد صفت کرم بود. صفت اصیلی در عرب. حاتم طائي مثالی از ایشان است. يك برده را آزاد میکرد اگر نزدش مهمان می آمد. بخاطریکه کرم را دوست داشت. از عرب کسانی بود که تنها يك شتر میداشت ولی وقتیکه خانه اش مهمان میآمد آن شتر را برایش حلال میکرد. آن یگانه شتری نزدش میبود. آن از روی کرم برایش حلال میکرد. به درجه ایکه عرب اسم انگور را کَرْم گذاشته بودند. از انگور شراب میساختند. و وقتیکه کسی شراب می نوشید از حال میرفت. و بدون حساب انفاق میکرد و جلو خود را گرفته نمیتوانست. پس از روی دوستی ایشان برای کرم، شراب را که آنها را به کرم می کشانید کَرْم مسماء نمودند. طبعاً اسلام آمد تا این صفت نبیل را معظم قرار بدهد. صفت کرم نمودن را. ولی امر به حد اصراف و سفاهت رسیده بود. و همچنان امر به جای رسیده بود که خمر را دوست میداشتند بخاطریکه آن به کرم میکشانید. لاکن الله عز و جل خمر را حرام نمود. و رسول الله (ص) مسماء نمودن انگور را به کَرْم نهی نمودند. و گفتند که مؤمن کَرْم است .مردم را تشویق نمودند که کریم باشند لاکن نه به درجه ای که شراب بنوشی و اصراف کنی یا سفیه باشی. تخیل نمائید که اسلام نازل شد تا کرم را قانونی قرار بدهد. کمی آن را محدود ساخت تا در حدود معقول داخل شود. پس ما در انشای امت اسلام به کرم احتیاج داریم. توجه کنید. رب ما سبحانه و تعالی به مردم میفرماید که نصف مسؤلیت خود را با پول ادا کرده میتوانند. نصف جهاد با پول میشود. نصف جهاد به کرم احتیاج دارد. الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. و

آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا باموال خویش و جان های خویش بزرگ ترند در مرتبه نزد خدا و این جماعت ایشان اند مطلب یابان (التوبة ۲۰) بسیاری از آیات قرأن کریم به این مِنوال آمده است. الله عز و جل جهاد با مال را حتی بر جهاد بر نفس مقدم میشمارد. امریست که مردم همه به آن احتیاج دارند. در دعوت اسلامی به این صفت ببینید طوریکه به تفصیل در دروس آن را خواهیم دید. ابوبکر صدیق، الکریم (رض) پول زیادی را در آزاد ساختن بردگان انفاق نمود. تجهیز لشکر با پول زیادی. انفاق نمودن در هجرت با پول زیادی. کریم بود. عثمان بن عفان (رض) همه ای لشکر تبوك را مجهز نمود. چاه رومه را خرید و مسجد نبوی را وسعت داد. مدینه را در زمان قحطی طعام داد. عبدالرحمن بن عوف قافله تجاری کامل را في سبيل الله به صدقه داد. بیشتر از هفت صد شتر را در مدینه ای منوره في سبيل الله به صدقه داد. طلحة بن عُبَیدالله هفت صد هزار درهم را در یك روز بالای فقراء انفاق کرد. هفت صد هزار درهم. ممکن نیست این کلام تحقق بیابد اگر در مردم بخل فطری موجود باشد. کرم برای بنای امت اسلامی چیز بسیار بسیار زیاد مهم است. کسی که به بخل متصف است مشکل است که به این درجه های از انفاق برسد. بنای أمم به کُرَما و بذل و انفاق احتیاج دارد. این درس را از نزول پیام به سر زمین مکه و به سر زمین جزیره ای عرب آموختیم.

صفت سومی که در عرب موجود بود شجاعت بود. عرب بر مرگ کشته شدن افتخار میکردند. این کلام قبل از این بود که پیام بالایشان نازل شود. این کلام قبل از اسلام بود. بر مرگ کشته شدن افتخار میکردند. زندگی را بکلی بی قدر می شمردند. هیچ مانعی نداشتند که تمام حیات خود را بخاطر دفاع از زبان خود یا دفاع از دوست خود یا در حمایت از همسایه ای خود از دست بدهند. یکی از ایشان بعد از این که خبر شد که برادرش مرد گفت: چه گفت؟ گفت اگر کشته شد پدر اش و برادر اش و کاکایش هم کشته شده بود. ما والله در بستر خود نمی میریم. و لاکن بواسط ای تیری و و بواسطه ای مرگی تحت سایه ای شممشیر ها می میریم. سبحان الله، اگر طوریکه کمی قبل میگفتیم نصف جهاد با مال است، نصف دیگر اش با جان است. آن شاقه تر است. بنای أمم همان طوریکه به اموال و کرم احتیاج دارد به ارواح و هِمَم یعنی جان ها و همت ها هم احتیاج دارد. ترسو به یک

قضیه ای قناعت میکند لاکن قلب اش قوت اقدام نمودن بر آن را نمیداشته باشد. اما عرب سبحان الله، شَجاعت شان فطری بود. آن أمت اسلامی را مساعدت کرد تا در این محیط بسرعت نشأت و نمو نماید.

اثر شجاعت را در قیام أمت اسلام دیدیم. خالد بن ولید (رض) را دیدیم که چطور معارک را خودش تنها شروع می نمود. اگر مرا دیدید که بر دشمن حمله کردم شما هم حمله کنید. آن علامه ای اول برای جنگ است. اشاره ای اول برای جنگ اینست که او حرکت را شروع کرد. با وجود اینکه ممکن است که قائد لشکر در عقب ایستاد شود. لاکن او از مرگ بکلی نمی ترسید. البراء بن مالک (رض) در جنگ یمامه خود را در حدیقة الموت انداخت. جائیکه مُسَیلِمه ای کذاب بود و همرایش چهل هزار نفر مرتدین بود تا دروازه را برای مسلمانان از داخل باز کند. تخیل کنید. خود را بین چهل هزار نفر انداخت. قضیه ای حیات بکلی در سرش نبود. اسلام آمد و این صفت را تحمل داد. خود را بخاطر جنت في سبيل الله شهید میکنی. لاکن مشکل است که این معانی در آدم ترسو زرع شود. پس صفت شجاعت برای بنای أمت اسلامی در غایت اهمیت بود.

صفت دیگری هم در عرب موجود بود. و بسیار مهم هم بود. و آن صفت عزت است. عرب در فطرت خود إبا میورزد که ذلیل زندگی کند. پستی را نمی پذیرفت و آزادی را می افشاند. به کلام عنترة گوش بدهید. عنترة کافر بود. این قبل از اسلام بود. میگوید: آب حیات را با ذلت برایم نه نوشان. بلکه بنوشان برایم پیاله ای از هنزلی. تخیل کنید. یعنی در چیزی که بخاطر آن تمام عمر زندگی کنم ولی ذلیل، آنرا نمیخواهم. بگذار هنزل تلخ را بنوشم و لاکن عزیز زندگی کنم. آب حیات با ذلت مثل جهنمی. و جهنم با عزت بهترین منزلی. طبعاً عنتره به جهنم ایمان نداشت. کافر بود. و این قبل از پیام بود. لاکن مقصد اش از جهنم آتش تیز بود. یعنی میگوید مرا در وسط آتش تیز بیآندازید ولی با سر بلند. بهتر است از اینکه طول زندگی خود را در ذلالت بگذرانم. این بود موقف عرب در عزت. و امت اسلامی شدید ترین احتیاج را به این عزت دارد. شکی نیست که أمتی که با این چنین روح و این چنین عزت نشأت میکند باید سیادت و قیادت داشته باشد. دین اسلام میآید و این عزت را به الله عز و جل مواجه میسازد. مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا. هر که خواهد ارجمندی پس خدای

راست ارجمندی. (فاطر ۱۰) از اینخاطر قبول کردن مفکوره ای عدم جنگ توسط مسلمانان و عدم برداشتن ظلمی که در دوره ای مکه بالایشان واقع شده بود ، قبول کردن این همه برایشان مشکل تر و دشوار تر از قبول کردن مفکوره ای جهاد في سبیل الله و فدا کاری جان بود، بعد از آن وقتیکه به مدینه ای منوره رفتند. آن برایشان مشکل بود. چرا؟ بخاطریکه در عزت عادت کرده بودند. عادت نموده بودند که سربلند باشند. عادت کرده بودند که عزیز باشند و ظلم را قبول نمیکردند. این صفتی است که از سر کسانی که امانت قایم نمودن این امت را حمل مینمایند برداشته نمیشود.

صفتی دیگری را هم که در عرب بود میگویم. و این صفت اخیر خواهد بود در این محاضره اگر چه که صفات خوب دیگر هم داشتند. این صفت صفت صبر و قوت تحمل است. عرب این صفت را از طبیعت بلادی که در آن زندگی میکردند کسب نموده بودند. بلاد خشک و ظروف معیشت دشوار بود. به صفت عام از عیش و تجمل دور بودند. این صفت صبر از صفات بزرگی بود که کفالت کامیابی دعوت را کرد. برای تحمل نمودن مشقت های بزرگ پیام صبر حتمی بود. صبر نمودن بر فقر و برای مدت طویل. صبر بر گرسنگی. در جهاد ممکن است گرسنه ماندن برای وقت بسیار طویل ضرورت شود. که آنر جز از چند خرمای کمی داغداری دیگری نخواهد بود. صبر بر مشقت و گرمی و خستگی و سفر طویل و حصار طویل تر. صبر بر جنگ و جهاد. صبر حتی در تأخیر کردن نصر. کسی که دارای این صفت باشد و از ترف و عیش دور باشد حامی راسخ و پا برجای امت اسلامی خواهد بود.

پس حکمت بزرگی در انتخاب این مکان بود عوض جای دیگری تا پیام در آن نازل شود و أمت از آن نشأت کند. صفات خاصی موجود است که این مکان از آن متمطع بود و صفاتیکه ساکنین این مکان از آن متمطع بودند. و اگر این صفات در زمانی از زمان ها تکرار شود أمت به همان طریقه و با همان کامیابی انشاء الله سر از نو قیام خواهد نمود.

پس از این درس ده نقاط یا قواعد معین را اتخاذ میکنیم که در بنای أمت اسلامی بسیار زیاد مهم است. ده قواعد. قاعده ای اول اینکه أمت باید نَقاء رسالت (یعنی خالص بودن پیام) را و

وحدت مصدرش را و عدم مخلوط نمودن قرأن و سنت را با مناهج دیگر حفاظت نمایند. این قاعده ای اول. قاعده ای دوم اینکه نصر از جانب الله عز و جل است. و سنت الله عز و جل جاری است که قلت مؤمن را بالای کثرت مشرکان نصر میدهد. قاعده ای سوم اینکه بر مسلمانان است تا از همه قوانین وضعی استفاده نمایند تا وقتیکه با شرع و عقیده ای صحیح تعارض نکند. و اگر تعارض اتفاق بیآفتد کتاب الله عز و جل و سنت رسول (ص) مقدم شمرده شود. قاعده ای پنجم، نسلی که میتواند این أمت را بنأ نماید نسلی خواهد بود که در زبان عربی اِتقان یعنی کمال و مهارت داشته باشد. به آن اِتقان داشته باشد و آن را عظیم بشمارد. و زبان های دیگر را بیآموزند لاکن آنها را بر زبان قرأن مقدم نشمارند. قاعده ای پنجم نزدیک با دعوت نزدیک شروع کند. و نزدیک ترین مردم به استجابت آن خود مسلمانان اند. همسایگانت دوستانت و نزدیکانت، پس با آنها شروع کن. قاعده ای ششم، أمم قیام نمیکنند مگر بالای شانه های صادقین. قاعده ای هفتم، با کریم شروع کن که او قادر تر است بر حمل نمودن دعوت. قاعده ای هشتم، جبان یعنی ترسو به یک قضیه ای قناعت میکند لاکن قلب اش قوت دفاع از آن را ندارد. پس باید شجاعت داشته باشی. قاعده ای نهم، در پروای قیام نمودن أمت کسی نیست مگر عزیز نفس. و کسی که به ذُل یعنی حقیر بودن راضی است قبول نموده است که در ذیل أمم یعنی زیر دیگر امت ها باشد. قاعده ای دهم، تَرَف یعنی عیش و تجمل مهلک است. و کسی که بالای مترفین اعتماد میکند مانند کسی است که بالای ریگ قصر بناء میکند. پس کسی را جستجو کن که صبر صفت اش باشد و مجاهدت حیات اش باشد. این قاعده ای اخیر بود. مستخرج از این درس و آن ده قاعده ای کامله بود. از الله عز و جل میخواهم که آن برای من و برای شما نفع برساند و راه ما را با منهج قرأن و با هدي مصطفی (ص) منور بگرداند. فَسَتَذکرونَ ما أَقولُ لکُم و أُفَوِضُ أَمري اللهِ اِن اللهَ بصیرٌ بِالعِبادِ أَقولُ قَولي هذا و أَستَغفِرُ اللهَ لي و لَکُم و جَزاکُمُ اللهُ خیراً کثیراً و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.